



کانون روانشناسی اسلامی
دانشگاه تهران

سال ششم، شماره دوم
آذر و دی ماه ۱۳۹۷

شاکله

دوماهنامه



۰۴

عالم علم

۰۷

گزارش نشست وحدت حوزه و دانشگاه

۱۰

نمایشنامه

۱۴

حقیقت فراموش شده انسان





مدیر مسئول:

فاطمه زهرا نوری مطلق

سر دبیر:

محدثه شاه حسینی

ویراستار:

زهرا صادق منش

طراح صفحات:

شیوا عباسی

نویسندگان:

مریم جهان بین

محدثه شاه حسینی

فاطمه دانشجو

زهرا شیدا بیان



عالم علم نویسنده: محدثه شاه‌حسینی

دو متن در شماره قبلی نشریه آمد با عنوان‌های «علم به مثابه درخت» و «وقتی فلسفه مادر می‌شود». خواسته بودم توجه شما را به چه چیزی جلب کنم؟ به بنیان‌های علم. کدام علم؟ علم مدرن. ساینس. علم، علم است دیگر! مگر مدرن و غیر مدرن دارد؟ مگر غربی و غیر غربی دارد؟ احسنت این همان سؤالی است که باید پرسیده شود! در یکی از متن‌ها علم را به درخت تشبیه کردیم. این روزها خیلی‌ها این کار را می‌کنند (البته عده خاصی هستند اما زیادند). از جمله فیلسوفی که می‌خواهم در این شماره از نظرات ایشان برای انتقال مطلب استفاده کنم؛ جناب آقای رضا داوری اردکانی*.

اما درباره سؤالی که می‌پرسید باید بگویم که به‌جا است. در مقالات مرتبط قبلی سعی بر ایجاد سؤال بود، حالا کمی می‌رویم سراغ اصل مطلب. واقعیتش آن است که بله، نگاه‌های متفاوتی به علم وجود دارد اما با توجه به اینکه در دانشگاه و مخصوصاً دانشکده روان‌شناسی دانشگاه تهران یک دیدگاه، مسلم دانسته شده و درس داده می‌شود به نظر لازم آمد شما را در جریان بگذاریم که چه دیدگاه دیگری درباره علم وجود دارد. واقعیت آن است که مخصوصاً در رشته‌هایی که رنگ علمی (علم به معنای خاص تجربی‌اش) دارند معمولاً مطلق‌انگاری در تعریف علم، خیلی خواهان دارد. اما حالا سؤال این است که آیا لزوماً باید به این تعریف ایمان آورد و آن را مطلقاً درست و کامل دانست؟ حرف جدید ما در جهت انکار دیدگاه دیگر نیست بلکه تلاش بر انتقال نگاهی ریشه‌یابانه است.

به نظر می‌رسد دو نگاه خاص به علم وجود دارد: گروهی که علم را به غرب نسبت می‌دهند و گروهی که علم را به غرب نسبت نمی‌دهند؛ گروهی از صاحب‌نظران برای صورت فرهنگ، اندیشه، تاریخ و به‌طور کلی شئون حیات انسانی به غرب و شرق معتقد نیستند. ایشان کسانی هستند که عموماً غرب را جغرافیایی می‌فهمند و می‌گویند: مگر نه اینکه علم کنونی دنباله علم متقدمان است؟ پس نباید علم و تکنیک را به غرب نسبت داد. می‌توان از دیدگاه ایشان این نکته را استنباط کرد که آنچه اکنون در غرب جغرافیایی به‌دست آمده است، کمال همان چیزی است که نوع بشر در پی آن است؛ بنابراین برای ما لازم است که در راستای پیشرفت خود آن را فراگرفته و تقلیدکنیم.

گروه دیگری نیز هستند که هرچند علم و تکنیک را متعلق به غرب نمی‌دانند اما علم کنونی را به‌عنوان یک واقعیت می‌پذیرند و معتقدند با گسستن پیوند همین علم از استعمار و قدرت می‌توان به آن رنگ بومی بخشید؛ به‌طور مثال در پیوند با مبانی اسلامی قرارداد. نگاهی که می‌خواهم اکنون مطرح کنم متفاوت است و از منظر آن، این دو دیدگاه اخیر سطحی و ابتدائی است. برای آسان‌تر شدن معرفی این دیدگاه، اثری از یک بزرگوار صاحب‌نظر در این زمینه مورد استفاده قرار گرفت. ذکر این نکته لازم است که خود کسانی که علم را غربی می‌دانند با یکدیگر چالش دارند چراکه هرکدام فهم خاصی از غرب دارند؛ پس باید به این نکته هم توجه داشت که دیدگاهی که معرفی می‌شود مبتنی بر نوعی غرب‌شناسی خاص است. وقتی می‌گوییم «غرب»، منظورمان تمدن غرب است. فرق هست بین دیدگاهی که غرب را جزئی از غرب مثلاً تکنولوژی فهم کند (اتفاقی که در اولین مواجهه ما با غرب افتاد) و دیدگاهی که غرب را مجموعه اجزاء تمدن غرب بداند مثل سینما، اقتصاد و سیاست و ... دیدگاهی که جناب داوری مطرح می‌کنند آن است که غرب جزء یا مجموعه اجزاء تمدن غرب نیست بلکه نسبت خاصی است که انسان با عالم برقرار می‌کند. توضیح می‌دهیم یعنی چه.

ما معمولاً نسبت را با تصور دو طرف نسبت می‌شناسیم اما می‌توان از دو نوع نسبت حرف زد. یکی آن نسبت که در آن دو طرف نسبت مقدم بر خود نسبت هستند و پس از موجود شدن آن‌ها نسبت برقرار می‌شود اما نوع دیگر، آن است که پس از برقراری خود نسبت، طرف نسبت مثلاً انسان موجودیت یابد. غرب یک نسبت است به معنای اخیر. به‌طور

کلی نسبتی پیشینی و صورت خاصی از تفکر، یک تمدن را برپا می‌کند. غرب خود آن نسبتی است که بشر اروپایی با وجود و مبدأ برقرار کرده و در طول تاریخ به مناسبات تمدنی او صورت خاص می‌دهد. این نسبت هرجای جغرافیای دنیا که برقرار باشد، عالم غرب آنجا حضور دارد. این نسبت به معنای تلقی خاصی از وجود است. این تلقی همان است که در فرهنگ یونانی به صورت تفکر متافیزیکی ظهور و در دوران مدرن تعین خاص یافت. می‌توان گفت که این تلقی، درک تکنولوژیک از وجود است. در این نگاه، بشر به مبدأ عالم به عنوان شیء قابل تصرف نگاه می‌کند. بهتر است بگوییم که غرب شرط پدید آمدن علم و تکنیک جدید است و مانند روحی است که در تعاریف از مفاهیم دمیده شده و به آنها شکل می‌دهد. خونی که در رگ‌های کالبد تمدن غرب در جریان است، این نوع برخورد خاص با جهان است که سبک زندگی ویژه‌ای را اقتضا می‌کند. با این اوصاف شکل‌گیری یک تعریف خاص از علم مبتنی بر تلقی خاص از عالم است و بستگی به جهانی دارد که در آن زیست می‌کنیم. به بیانی دیگر می‌توان گفت که در یک تمدن خاص گویی یک عالم برپاست. عالمی که مردمان در آن به سر می‌برند، دست و پا و گوش و زبان آنان را برای گفتن و شنیدن بعضی سخنان مستعد می‌سازد و مانع پیمودن و انجام دادن و شنیدن و گفتن بعضی راه‌ها و کارها و سخنان دیگر می‌شود. این نکته مهم است که هرکسی چیزها را در حدود شرایطی که فهم او به آن محدود است درمی‌یابد؛ شرایطی هم که در یک تمدن برقرار است شرایطی است مقدم بر تحقیق و فهم و درک. وجود انسان با عالمی که در آن حضور دارد هماهنگ می‌شود و طبق نظم آن عمل می‌کند. بنابراین در ذیل چنین نسبتی با عالم، تعریفی که از علم پدید می‌آید نیز مطابق با چنین تلقی تصرفی از وجود خواهد بود. علم را به دو قسم می‌توان تقسیم کرد: یکی علمی است که عالم هرچند از معلوم جدا نیست اما بر آن احاطه ندارد و در آن تصرف نمی‌کند و دیگری علمی است که عالم محیط بر معلوم است و در معلوم تصرف می‌کند (علم اوبزکتیو). علمی که زاده تمدن غرب است از سنخ اخیر است. با چنین تعریفی از علم، انسان کسی می‌شود که می‌خواهد همه چیز را در قوه فهم خود هضم کند و آنچه را که نتواند با آن چنین کند از حیطه معرفت بیرون می‌داند. چنین انسانی خود را محکوم کرده است به اینکه در محدوده ساحت چنین علمی زیست کند و از آن فراتر نرود. او همه چیز را منحل در این علم می‌بیند و استیلاطلبی بخشی از وجود او می‌گردد. حال نکته آن است که چنین علمی خود به حجاب حقیقت تبدیل خواهد شد. با استیلای بشر بر عالم و آدم، دیگر جایی برای دین و فلسفه و تفکر نمی‌ماند و درک نیست انگار و تکنولوژیک از عالم جای هیچ درک دیگری را باقی نمی‌گذارد.

* منبع این نوشته، کتابی به قلم ایشان به نام «درباره غرب» است. همچنین از دیگر آثار ارزشمند ایشان می‌توان به «درباره علم» و «اکنون و آینده ما» اشاره کرد. مخاطبان محترم نشریه می‌توانند با رجوع به آثار این بزرگوار از نظرات و نگاه عمیق‌شان به مسائل بهره‌مند شوند.



گزارش نشست وحدت حوزه و دانشگاه

به نظر می‌رسد بحث وحدت حوزه و دانشگاه مدتی است در میان حوزویان و دانشگاهیان مغفول مانده است. با عنایت به این موضوع و اهمیت راهبردی آن برای رسیدن به اهداف انقلاب اسلامی کانون روان‌شناسی اسلامی دانشگاه تهران تصمیم گرفت تا نشستی را با موضوع بررسی وضعیت فعلی وحدت حوزه و دانشگاه برگزار کند. به منظور بررسی عمیق‌تر و دقیق‌تر این موضوع ابتدا پژوهش‌هایی بر روی بیانات امام خمینی (ره) و امام خامنه‌ای (حفظه الله) انجام شد تا دیدگاه ایشان پیرامون معنای وحدت حوزه و دانشگاه، ضرورت آن و لوازم و موانع رسیدن به آن به دست بیاید. سپس مصاحباتی با اساتید مختلف از جمله آقایان دکتر مرتضی جوانعلی آذر، دکتر فرزاد جهان‌بین، دکتر عطاءالله بیگدلی، محمدحسن مرصعی، حسین شهرستانی و سرکار خانم نرگس سجادیه صورت گرفت. محتواهای تولیدشده از بیانات پژوهی و این مصاحبه‌ها به تدریج در کانال کانون قرار گرفت. بعد از طی این فرآیند نشست وحدت حوزه و دانشگاه با حضور استاد دکتر سعید زیباکلام (داری دکتری فلسفه علم از دانشگاه لیدز انگلستان و عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران) و سرکار خانم دکتر فهمیه فداکار (دکتری مشاوره دانشگاه علامه طباطبایی) برگزار شد. دکتر سعید زیباکلام از سال ۱۳۸۱ سخنرانی‌هایی با موضوع وحدت حوزه و دانشگاه انجام داده بودند که آخرینشان سخنرانی جنجالی سال ۸۴ در دانشگاه مذاهب اسلامی تهران بود. در این نشست ابتدائاً سرکار خانم فداکار به بررسی وضعیت وحدت حوزه و دانشگاه از منظر روان‌شناسی اسلامی پرداختند. ایشان با بیان تعریفی از وحدت حوزه و دانشگاه که بر اساس بیانات رهبر انقلاب بود مباحث خود را آغاز کردند. طبق این تعریف دو نهاد حوزه و دانشگاه به جهت اهدافشان باهم وحدت کلی دارند و مثل دو خط موازی برای رسیدن به آن اهداف



بدون اصطکاک حرکت می‌کنند. در نتیجه بحث وحدت حوزه و دانشگاه با ادغام این دو تفاوت دارد.

در ادامه سرکار خانم فداکار علم دینی را نقطه تلاقی حوزه و دانشگاه معرفی کرده و آن را از مصادیق تعامل حوزه و دانشگاه دانستند. با این مقدمات ایشان ضمن معرفی روان‌شناسی اسلامی به‌عنوان یکی از مصادیق علم دینی به بررسی مطالعات این رشته پرداختند. طبق نظر ایشان بخش اعظمی از حوزه که سنتی است نسبتی با مباحث روان‌شناسی اسلامی و علم دینی ندارد و وارد این تعامل نمی‌شود. مراکز دانشگاهی مثل دانشگاه امام صادق (ع) و حوزوی مثل مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه به همین منظور تأسیس شده‌اند. امروزه وقتی ما مجموعه‌ای از مطالعات و مقالات را جلوی مان می‌گذاریم نمی‌توانیم تشخیص دهیم یک جمع دانشگاهی این مطالعات را انجام داده‌اند یا حوزوی. مشابهتی که بین مطالعات وجود دارد نه فقط در عناوین بلکه حتی در روش‌ها نیز وجود دارند.

ایشان با این نتیجه‌گیری سخنان خود را به پایان بردند: «بر اساس تعریف رهبر انقلاب از وحدت حوزه و دانشگاه آنچه اکنون اتفاق افتاده است وحدت نیست. در مطالعات خردی که در حوزه روان‌شناسی اسلامی صورت می‌گیرد مشخصاً ادغام صورت گرفته است. در حوزه پاسخگویی به سؤالات بالاسری و اساسی هم نه وحدت، بلکه تباین وجود دارد.» در ادامه نشست، دکتر زیباکلام با بیان این موضع سخن خود را آغاز کردند که «من وحدت حوزه و دانشگاه را نه فقط ضروری و مفید بلکه بسیار حیاتی می‌دانم. برای استمرار انقلاب اسلامی و تحکیم آن ما به شدت و به طرز حیاتی به وحدت حوزه و دانشگاه نیاز داریم.»

ایشان با هدف تبیین وضعیت فعلی حوزه و دانشگاه سخنان خود را در سه محور ادامه دادند. (۱) عرصه معرفتی: رشته‌ها و دروسی که در این دو نهاد تدریس و تحصیل می‌شوند. (۲) عرصه تعامل فکری و پژوهشی: شامل همایش‌های تخصصی، مجلات تخصصی و هم‌اندیشی و همکاری در طرح‌های پژوهشی (۳) نگرش و قضاوت متقابل حوزه و دانشگاه

طبق نظر ایشان در عرصه اول همپوشانی بسیار اندکی وجود دارد، در عرصه دوم تقریباً تعاملی رخ نمی‌دهد و در عرصه سوم نگاه‌ها بسیار منفی است. حوزویان دانشگاهیان را غرب‌زده، بی‌اعتقاد یا کم‌اعتقاد و دانشگاهیان حوزویان را افرادی متحجر که سرشان گرم مبطلات و مکروهات است می‌دانند. البته در همه این موارد استثنائات وجود دارند.

دکتر زیباکلام وضعیت وحدت حوزه و دانشگاه در ۲۰ یا ۵۰ سال گذشته و نیز تا ۱۰ یا ۱۵ سال آینده را مشابه وضعیت فعلی توصیف کردند.

در ادامه بحث، ایشان به بیان نظریات دیگر افراد در مورد تجلیات وحدت حوزه و دانشگاه و نقد آن‌ها پرداختند. از نظر ایشان مواردی مثل ورود طلاب به دانشگاه‌ها، تدریس برخی دروس دانشگاهی در مدارس و مراکز حوزوی، تدریس دروس معارف اسلامی در دانشگاه‌ها و ایجاد مراکز ترکیبی دانشگاهی-حوزوی مثل دانشگاه امام صادق (ع)، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) و... نه تنها از مصادیق و تجلیات وحدت حوزه و دانشگاه

نیستند بلکه مراکزی مثل دانشگاه امام صادق (ع) نطفه‌های اساسی و ساختارمند ایجاد سکولاریسم هستند چراکه دانشجویان آنها توانایی برقراری تعامل بین دروس معارف اسلامی مثل فقه و دروس تخصصی رشته خودشان را ندارند و این منجر به سکولاریسم در آنها می‌شود.

در پایان استاد زیباکلام پس از خلاصه کردن راهکارهایشان برای ایجاد وحدت حوزه و دانشگاه در موارد زیر به سؤالات حضار پاسخ دادند:

۱) مبارزه جدی جهت تعدیل و تغییر نگرش‌ها و قضاوت‌های متقابل
۲) تعامل فکری-پژوهشی جدی، غیر تشریفاتی و غیر متکلفانه برای حل معضلات اساسی کشور

۳) امحاء جدی و بنیانی هرگونه تبعیض ملموس و محسوس نهادینه‌شده

۴) سوق دادن هرچه بیشتر و بنیانی‌تر حوزه و دانشگاه در جهت تعدیل دروس متعارف موجود در جهت نظریه‌پردازی‌های معطوف به مشکلات و معضلات جامعه

۵) گشودن در مراکز حوزوی برای ورود منظم و سازمان‌یافته هر چهار حوزه علوم طبیعی، فنی-مهندسی، علوم اجتماعی و علوم انسانی غربی

۶) تغییر ساختار معیشتی حوزه



دو رویا و سه بستر
نویسنده: فاطمه دانشجو

(عنوان به تقلید از عنوان کتاب «یک رویا و دوبستر» اثر دکتر خسرو باقری در مورد نهاد «دانشگاه»)

اشخاص: سایه‌ها، ملاصدرا، دانشجو، استاد

صحنه اول

[نور صحنه به رنگ سفید، روشن است. روی صحنه سه صندلی قرار دارد. صدای تیک تاک ساعت همراه با پیچیدن باد در درختان پس‌زمینه صدای صحنه است.]

سایه‌ی سه نفر روی پرده‌ی صحنه نمایان می‌شود. سایه‌ها روی سه صندلی می‌نشینند]

سایه اول: ساعت چند شد؟

سایه دوم (دستش را بالا می‌آورد و به ساعت نگاه می‌کند): ۷ ثانیه از دقیقه‌ی ۱۹۵۶ گذشته.

سایه اول (روی صندلی لم می‌دهد): پس هنوز ۱۰-۱۵ ثانیه وقت دارم.

سایه سوم: کجا می‌ری امروز؟

سایه اول: تالار تئاتر.

سایه دوم: چه تئاتری؟

سایه سوم: تئاتر "۱۳۹۷". به تئاتر تاریخی در مورد جامعه سال ۱۳۹۷ هجری شمسی.

سایه دوم: عوامل و بازیگراش؟

سایه اول: عوامل اصلی که از بقایای نسل ۱۳۹۷ هستن. مابقی رو حین اجرا از تماشاگران

استفاده می‌کنن.

سایه سوم (به سمت سایه دوم برمی‌گردد): خودت کجا می‌ری؟

سایه دوم: تالار فلسفه.

سایه سوم: چه خبره اونجا؟

سایه دوم: قراره امروز ملاصدرا^۱ رو احضار کنن تا در مورد مسائل امروز جامعه، همفکری و

مصاحبه بشه.

سایه سوم: دفعه قبلی که هایدگر^۲ رو آوردین چطور بود؟

سایه دوم: اون بار، هایدگر دفعه‌ی چندمی بود که می‌اومد. برای همین همراه با هگل^۳ دعوتش

کردیم. مناظره خیلی خوبی شد.

سایه سوم (با صدای بلند) چه قدر عالی! و اما من! من امروز با استاد "دستور زندگی" قرار

صحبت دارم، از صبح تا شب.

(نفر دوم و سوم، آه می‌کشند).

سایه اول: منم واقعاً منتظرم تا نوبتم بشه. مسائل زیادی هستن که باهاشون درگیرم و باید در

موردشون، با استادم صحبت کنم.

(سایه‌ی شخص دیگری وارد صحنه می‌شود. با عجله به سمت هر سه نفر می‌رود)

سایه چهارم: سلام! دانشگاه از کدوم طرف می‌شه؟

سایه دوم: همین طرف. ما هم داریم می‌ریم.

سری تکان می‌دهد و سایه هر چهار نفر با هم از صحنه خارج می‌شود.

صحنه دوم

[یک تخته سیاه روی صحنه قرار دارد. روی تخته، نوشته شده: حرکت و زمان]
سایه ی استاد با یک کیف در دست، وارد صحنه می شود. کیف را کنار می گذارد، و روی صحنه رو به حضار می ایستد.

- سلام دانشجویهای عزیز! (مکتب می کند و قدم برمی دارد. دستش را زیر چانه گذاشته و ادامه می دهد) جلسه ی قبل، ما در مورد وضعیت و چستی دانشگاه مشغول صحبت بودیم. خوب، حالا به سوال دیگه هم اضافه می شه: تا به حال در وضعیت نهاد علمی تو جامعه ی ایرانی در ۱۰۰ یا ۲۰۰ سال گذشته فکر کردید؟ (سکوت حضار) خوب انتظار هم نداشتم جوابی بشنوم (کمی روی صحنه قدم می زند و به سمت حضار برمی گردد) کسی از شما اسم ملاصدرا رو شنیده؟ (یک نفر از حضار): بله استاد! در حد شنیدن اسم.

سایه استاد (به سرعت به سمت جلوی صحنه قدم برمی دارد و دستانش را به هم می زند): آفرین پسر! شما علاقه هم داری که وضعیت نهاد علم در زمان ملاصدرا رو از زبان خودش بشنوی؟

دانشجو: بله استاد!

استاد (فریاد می زند) چه جسارتی! آفرین! آفرین! خوب پس بیا جلوی تخته جانم!

دانشجو (فریاد می زند) خطر که نداره استاد؟!

- (بلند می خندد) نه، خطر جانی نداره جانم! بیا!

(از میان حضار بلند شده به سمت پشت صحنه رفته و از دید حضار خارج می شود. چند ثانیه بعد یک سایه روی صحنه نمایان می شود)

- خوب پسر، حالا به این دو کلمه ی روی تخته نگاه کن! ما قراره در زمان، به مقصد دیدن جناب صدرا حرکت کنیم. آماده ای؟

- بله (سری تکان می دهد) تا الانم که فقط به سایه از من مونده!

هر دو سایه آرام آرام محو می شوند.

صحنه سوم

یک مرد با لباس ایرانی به رنگ آبی، مربوط به دوران صفویه، روی صحنه رو به عقب صحنه ایستاده. به پرده صحنه خیره شده و دستش را به زیر چانه در حالت تفکر عمیق گذاشته است. سایه ی دو نفر آرام آرام روی پرده ظاهر می شود.

مرد دیگری، سراسیمه وارد صحنه می شود.

جناب صدرا! جناب صدرا! (نالهِ می کند) شنیده ام می خواهید از اصفهان به کاشان بروید. گوش های من کاش اشتباه کرده باشند (گریه می کند).

ملاصدرا: هرچه خدا بخواهد همان می شود. آرام باش! مدرسه علمیه اصفهان، اکنون دیگر به من نیازی ندارد.

مرد: مدرسه اصفهان، بدون شما، باید بر سر خود خاک بریزد. من نیز با شما خواهم آمد.

ملاصدرا: به امید خدا فردا صبح، زمان حرکت ماست، اگر می خواهی بیایی، آماده باش.

مرد: پا در رکابم (نالهِ و مویه کنان از صحنه بیرون می رود).

ملاصدرا به سمت پرده صحنه برمی‌گردد. دو سایه به سمت ملاصدرا حرکت می‌کنند): سلام جناب صدرا!

ملاصدرا: سلام بر شما!

سایه‌ها: ما از دل تاریخ برای یافتن پاسخ سوال آمده‌ایم.

ملاصدرا: فهمیده بودم. در پاسخ سوالتان: باید بگم که اصلی‌ترین نهاد علمی این دوران، حوزه علمیه اصفهانه^۱. من چندان در جریان دقیق وضعیت زمانه‌ی شما نیستم. اما از اونجا که هر دوی شما از دانشگاه هستین، و ممکنه اطلاع دقیقی از وضعیت نهاد علمی ایران، حتی در زمان خودتون هم نداشته باشین، من اگر اسم حوزه رو برای شما بیارم، شاید حال عجیبی پیدا کنین که چه قدر ما عقب مونده بودیم که زمانی فقط "حوزه علمیه" وجود داشته. برای همین، جواب کاملی نمی‌گیرید تا وقتی که در مورد وضعیت نهاد علم دوران خودتون کمی مطلع‌تر باشید.

سایه‌ها: ما مطلع هستیم استاد! دو نهاد رسمی حوزه و دانشگاه داریم، که حوزه به علم دین می‌پردازه و دانشگاه به علم خالی!
ملاصدرا: خب... اینا کافی نیست!

(رو به حضار حرکت میکند) ضمن اینکه می‌تونید بگید همه‌ی این دانشجوها هم می‌دونن؟ (مکث می‌کند) من می‌تونم به شما بگم که حوزه در زمان ما، خیلی متفاوت از زمان شماست، و در واقع همه‌ی آنچه از علم که مورد نیاز جامعه‌ی علمی و مردم هست؛ از همین حوزه حاصل می‌شه. از شیوه زندگی و لوازم زندگی مردم به صوت کاربردی گرفته تا جزئیات مربوط به علوم. اما شما وضعیت متفاوتی دارین... به نظر می‌رسه که نه حوزه و نه دانشگاه زمان شما، قدرت کافی برای حل مسائل جامعه رو نداشته باشند.

سایه‌ها: پس اجازه بدین زمانی که اطلاعات بیشتری از زمان خودمون و شما داشتیم، برای صحبت مفصل‌تر مزاحم بشیم.

ملاصدرا: حتماً. فقط لطفاً قبلش با مسئول دفترم هماهنگ کنید. همین آقایی که رفت.

سایه‌ها: چشم جناب صدرا.

پرده صحنه می‌افتد.

۱. صدرالدین محمد شیرازی معروف به ملاصدرا و صدرالمতالھین فیلسوف ایرانی قرن یازدهم هجری قمری و بنیان‌گذار حکمت متعالیه است. آثار وی نمایش‌دهنده‌ی تلفیق هزارسال تفکر و اندیشه اسلامی پیش از وی است.

۲. مارتین هایدگر، از معروف‌ترین فیلسوفان قرن بیستم که با شیوه‌ای نوین به تأمل در مورد فلسفه‌ی وجود پرداخت.

۳. گئورگ ویلهلم فردریش هگل، فیلسوف بزرگ آلمانی و یک از پدیدآورندگان ایده‌آلیسم آلمانی بود. نظریات وی سنگ بنای مارکسیسم و فلسفه قاره‌ای شد.

۴. تاسیس در قرن چهارم هجری قمری؛ دوره شکوفایی و بازتاسیس در زمان صفویه. این حوزه تا مدت‌های طولانی، مرکز پرورش عالمان شیعی و مولد علم بوده است.



حقیقت فراموش شده انسان نویسنده: مریم جهان‌بین

آنچه امروزه به نام روان‌شناسی نامیده می‌شود از اواخر قرن نوزدهم میلادی با تأسیس آزمایشگاهی در لایپزیک آلمان پدید آمده است. این روان‌شناسی که طرفداران و مبلغ‌هایش آن را روان‌شناسی علمی می‌نامند از دل میراث فلسفه اومانیستی غرب مدرن پدید آمده است و پدیدآورندگان آن کوشیدند تا آن را از آنچه تحت عنوان «علم‌النفوس فلسفی» مطرح بوده است، متمایز نمایند. روان‌شناسی مدرن اگرچه از دل سلسله تکاپوها و سیر تطور آرای فلسفی پدید آمده است، اما از هنگام پیدایش، خود را به عنوان یکی از شعب علوم انسانی مدرن و ذیل گفتمان روش‌شناسی علوم تجربی یا همان science مطرح نمود.

اگرچه روان‌شناسی امروز به لحاظ موضوع و روش‌شناسی و نوع علائق و حوزه مطالعه، صبغه فلسفی تمام‌عیار و پرتنگی ندارد اما مبادی و سرچشمه‌های تئوریک آن از آرای فیلسوفان اومانیستی نظیر دکارت، لاک، هیوم، دیوید هارتلی، جیمز میل، لامتری و برخی دیگر نشأت گرفته است. رنه دکارت در دستگاه فلسفی خود مابین جسم و روان نوعی دوگانگی قائل بود. او جسم بشر را یک ماشین می‌دانست که به مراتب از ماشین‌های ساخت دست بشر بهتر کار می‌کند. خود مورخان غربی روان‌شناسی مدعی‌اند تفسیر ماشینی دکارت از بشر مبنای تعریف روان‌شناسی مدرن از انسان گردیده است. این نگرش ماشینی به بشر بعد از دکارت گسترش و عمق نیز یافته است. در واقع دکارت فقط بدن و جسم انسان را یک ماشین غریزی می‌دید و روح یا ذهن را از آن جدا می‌کرد. با ظهور اندیشه دیوید هیوم که یک فیلسوف پوزیتیویست و

ماتریالیست انگلیسی بود کوشش برای تبیین ماشینی ذهن بشر جدی‌تر می‌گردد. هیوم به سال ۱۷۳۹ میلادی رساله «درباره طبیعت بشر» را منتشر کرد و کوشید تا با تکیه بر مدل ماشین‌گرایی و نیز استفاده از اصل «تداعی اندیشه‌ها» به نوعی، تفسیر بشر به عنوان ماشین‌گریزی را در چارچوب فلسفه آمپریالیستی و پوزیتیویستی قرار دهد. نزد فیلسوفان عصر به اصطلاح روش‌نگری و پس از آن تفاوت بشر با حیوانات دیگر به عنوان یک تفاوت صرفاً کمی پنداشته می‌شود. ایشان ضمن ارائه یک رویکرد غریزی-حیوانی به آدمی، نوعی تقلیل‌گرایی در نگرش به آدمی را نیز ترویج می‌نمایند. در چنین فضایی است که زمینه‌های نظری برای پیدایش روان‌شناسی به عنوان دانشی تحت سلطه رویکردهای پوزیتیویستی، فیزیولوژیست، دارای صبغه ماتریالیستی و ملهم از روش‌شناسی کمی انگارانه و تجربی-آزمایشگاهی علم مدرن فراهم می‌شود.

فرضیه داروین در نیمه دوم قرن نوزدهم به موازات فضای حاکم بر فلسفه و علوم مدرن در آن زمان که تحت سلطه نگرش غریزی و مکانیستی بود، گونه‌ای انسان‌شناسی سکولاریستی پدید آورد. این دیدگاه بشر را نوعی حیوان می‌دانست که با حیوانات دیگر صرفاً تفاوت کمی دارد و معتقد به بوجود هیچ وجه متعالی در وجود بشر نبوده و نیست. در انسان‌شناسی مدرن اساساً بشر به عنوان رده‌ای از پستانداران که اختلافی صرفاً کمی آن هم در درجه هوش با حیوانات دیگر دارد، شناخته می‌شود. به این ترتیب ساحت روحانی و متعالی بشر کاملاً نادیده گرفته شده و آدمی به عنوان یک موجود صرفاً ناسوتی و یک حیوان که دارای درجه هوشی بالاتر از حیوانات دیگر است در نظر گرفته می‌شود. جوهر این رویکرد را می‌توان با اومانیزم و سکولاریسم که در عمل با ماتریالیسم درآمیخته است، تبیین کرد.

* منبع: روان‌شناسی مدرن و حقیقت فراموش شده انسان اثر شهریار زرشناس